

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

دیدگاه مرحوم صاحب جواهر

بحث در این بود که اگر در عین مغضوبه يك عیبي حادث شود و بعد این عیب زائل شود، به طوری که وقتی غاصب این عین را به مالك رد می‌کند، سالمأ و صحیحأ رد کند. آیا نسبت به حدوث عیب در زمانی که عیب حادث شده، ضمان در کار هست یا نه؟ در بحث دیروز کلامی را از مرحوم سیّد، از صاحب مسالك، از مرحوم محقق در شرایع، ذکر کردیم. عرض کردیم که در مسئله اقوال وجود دارد و تفصیلهایی در مسئله داده شده.

مرحوم صاحب جواهر علیه الرحمه در جلد 37 جواهر در کتاب الغصب در صفحه 170 این بحث را عنوان کردند، همان فرعی را که از مرحوم محقق در شرایع دیروز خواندیم که فرع این بود که «لو زادت القيمة لزيادة صفة لم يضمن قيمة الزيادة الثالفة» این فرع را صاحب جواهر مطرح کردند و بعد مفصل در اینجا بحث کرده، و صاحب جواهر در آخر می‌فرماید کلمات فقها در این مسئله تشویش و اضطراب دارد. مرحوم علامه در يك مورد می‌فرماید «لا يخلو كلام بعضهم من تشویش كالفاضل في التذكرة» مرحوم علامه در کتاب تذکره در آنجایی که کسی گوسفندی را غصب کند، بعد این گوسفند چاق شود، بعد لاغر شود، مجدداً چاق شود و از جهت قیمت با آن چاقی اول فرق نکند، اینجا فتوای به ضمان داده. اما در يك فرض دیگری علامه فرموده «إذا مرض عند الغاصب ثم برئه» اگر این عین مغضوبه مریض شد و بعد خوب شد «رَدّه من غير شيء» اینجا گفته نیاز به ضمان ندارد که مرحوم صاحب جواهر می‌فرماید این تشویش در کلمات است. و بعد صاحب جواهر می‌فرماید من اصلاً يك ضابط معیني را در کلمات فقها ندیدم و خود صاحب جواهر يك ضابطه‌ای را در اینجا ذکر می‌کنند که این را ان شاء الله برای شنبه بحث می‌کنیم. آقایان پیش مطالعه بفرماید جلد 37 جواهر صفحه 170 که لعلّ این قول صاحب جواهر و این قاعده‌ای که صاحب جواهر بیان کردند يك قول دیگری در مسئله می‌شود غیر از آن چهار قول.

سخنی در فضیلت امام جواد(ع)

روز جمعه مصادف با شهادت امام جواد(ع) است، با اینکه در میان ائمه‌ی ما سن کمی داشتند چه در زمانی که به امامت رسیدند و چه دوران امامت‌شان، و در سن جوانی هم شهید شدند، اما زندگی امام جواد(ع) نکات بسیار برجسته‌ای دارد مثل زندگی همه‌ی ائمه‌ی ما، منتهی در هر امامی يك برجستگی‌های خاصی بروز کرده. یکی از نکاتی که در مورد زندگی امام جواد هست این مناظراتی است که امام جواد(ع) داشته، که یکی از آنها مناظره با یحیی بن اکثم است که شاید آقایان شنیده باشید ولی انصافش این است نکات خیلی مهم و علمی در این مناظره دارد که من این مناظره را اشاره می‌کنم، هم در احتجاج جلد 2 صفحه 477 آمده و هم در بحار مرحوم مجلسی جلد 50 صفحه 83 آمده [1]

يك مجلسي بوده در حضور مأمون، كه جماعت زيادي در آن حضور داشتند و يحيي بن اڪثم هم بوده، يحيي بن اڪثم خطاب مي‌كند به امام جواد(ع) كه «ما تقول يا بن رسول الله في الخبر الذي روي أنه» مي‌گويد اين روايتي كه نقل شده كه جبرئيل نازل شده بر رسول الله «و قال يا محمد(ص) إنّ الله عزوجل يقرئك سلام و يقول لك سل أبابكر، هل هو أني راض فإني عنه راض» جبرئيل به حضرت عرض کرده از ابوبكر سؤال كن كه خدا مي‌گويد آيا ابوبكر از من راضي است يا نه؟ ولي من كه از او راضي‌ام! اولاً ببينيد در زمان ائمه اين دروغ پردازي‌هاي مربوط به خلفا، اين جعل احاديث كذب و غير واقعي مربوط به خلفا چقدر زياد بوده، زمان هم زمان تقيه بوده، ائمه‌ي ما نمي‌توانستند فضايح آنها را ذكر كنند، امام جواد(ع) در جواب مي‌فرمايد: بايد ببينيم اين حديث آيا با قرآن كريم موافقت دارد يا نه؟ «يجب علي صاحب هذا الخبر ان يأخذ مثال الخبر الذي قاله رسول الله في حجة الوداع قد كثرت علي الكذابه و ستكثر بعدي فيمن كذب علي متعمداً فاليتبوع مقعده من النار» در حجه الوداع پيامبر فرمود افراد زيادي مي‌آيند بر من دروغ مي‌بندند و بعد از من هم دروغ زيادي بر من بسته مي‌شود و اينهايي كه به من دروغ نسبت مي‌دهند بايد خودشان را براي آتش جهنم آماده كنند، بعد پيامبر فرمود «فإذا عطاكم الحديث عني فعرضوه علي كتاب الله عزوجل و سنّتي» آن را بر قرآن و سنت من عرضه كنيد «فما وافق كتاب الله و سنّتي فخذوه به» و آنچه كه با قرآن و سنت موافق بود را اخذ كنيد و آنچه مخالف بود كنار بگذاريد. امام جواد(ع) در مجلس مأمون در حضور جماعت زيادي كه اكثرأ اهل سنت بودند، گفتند اين خبر مطابق با قرآن نيست!

اينها براي ما طلبه‌ها نحوه‌ي مناظره كردن را خوب ياد مي‌دهد كه حالا در طرف مقابل قرآن را قبول دارد، يك. پيامبر را هم قبول دارد، قبول هم دارند كه پيامبر فرموده هر حديثي كه از من نقل شد بر قرآن عرضه كنيد. بعد امام جواد مي‌فرمايد خدا در قرآن فرموده «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلَمُ مَا تُسْأَلُ بِهِ نَفْسُهُ» ما انسان را خلق كرديم، آنچه كه نفسش را وسوسه مي‌كند را هم خبر داريم، يعني آنچه كه در دل او مي‌گذرد را خبر داريم «و نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» بعد فرمود «فالله عزوجل خفي عليه رضاه ابي بكر من سخطه» آيا خدايي كه نفس انسان را مي‌داند و وسوسه‌هاي نفس انسان را هم مي‌داند نمي‌داند كه آيا او راضي است يا نه؟ «حتي يسأل ان مكنون سرّه هذا مستحيل في العقول» مي‌فرمايد اين عقلاً محال است! آن خدايي كه تمام وسوسه‌ها را مي‌داند نداند كه آيا ابوبكر از او راضي است يا نه؟

باز يحيي بن اڪثم دنبال مي‌كند؛ به امام عرض مي‌كند «يا بن رسول الله قد روي أن مثل ابي بكر و عمر في الأرض كمثّل جبرئيل و ميكائيل في السماء» چنين روايتي هست كه مثل ابوبكر و عمر مثل جبرئيل و ميكائيل در آسمان است. من اين نکته را عرض كنم كه يك وقتي در ايام حج در مكه، در يكي از كتابفروشي‌هاي مكه يك كتابي را من باز كردم ديدم بسياري از احاديثي كه پيامبر در مورد اميرالمؤمنين(ع) فرموده اينها اسم علي را فرمودند و به جاي آن اسم خلفاي خودشان را گذاشتند أنا مدينة العلم و ابوبكر بابها، اين را جاگزين كردند و القرآن مع ابوبكر و ابوبكر مع القرآن، عين همان روايات است. معلوم مي‌شود كه اين تازگي ندارد! در زمان صدر اسلام هم همين كارها شده و از آنها به اين جهال امروز به ارث رسيده!

مأمون هم يك آدم عجيبی بوده، اينطور نبوده كه در حضور او بخواهند حرفهاي بي‌اساسي بزنند كه ديگران آن را منكرند نقل شود، يعني يحيي بن اڪثم روايتي را نقل کرده كه بقيه‌ي جمع هم قبول داشتند چه بسا خود مأمون هم شايد قبول داشته باشد، مي‌گويد يك چنين روايتي هست. امام در جواب فرمود «وهذا أيضاً يجب عن ينظر فيه» حضرت فرمود اين هم اشكال دارد «لأنّ جبرئيل و ميكائيل ملكان لله مقرّبان» اينها ملك مقريند «لم يعصي...» اينها دو ملكي هستند كه اصلاً عصيان نكردند «و لم يفارقا طاعته لحظة واحدة» يك لحظه طاعت خدا را ترك نكردند «وهما (ابوبكر و عمر) قد اشركا بالله عزوجل» اينها مشرك بودند «و إن اسلما بعد الشرك فكان أكثر أيامها الشرك بالله» اكثر زمانشان را در حال شرك به خدا به سر بردند، اين مطلبي است كه اهل سنت هم قبول دارند. بعد مي‌گويد «فمحالّ عن يشبههما بهما» محال است كه خدا بيايد اين دو تا را به آن ملك مقرّبي كه يك آن شرك به خدا نورزيدند تشبيه كند.

باز يحيي بن اڪثم سؤال مي‌كند مي‌گويد «روي أيضاً» باز تأكيد مي‌كنم كه معلوم مي‌شود كتابهاي آنها در آن زمان پر از روايات جعلي بوده؛ «روي أيضاً أنهما سيّدا كهول اهل الجنة، فما تقول فيه» حضرت جواب مي‌دهد «وهذا الخبر محالّ ايضاً» اين خبر

هم محال است، چرا؟ «لأن أهل الجنة كلهم يكونون شبّاناً» حضرت فرمودند همه اهل جنت جوان هستند «ولا يكون فيهم كحلّ» آدم پیر در بین شان نیست «وهذا الخبر وضعه بنو أميّة لمضادة الخبر الذي قاله رسول الله(ص) في الحسن والحسين عليهم السلام» حضرت فرمود این خبر را هم بنی امیه جعل کردند برای اینکه آن خبری که پیامبر در مورد امام حسن و امام حسین فرمود «بأنّهما سيّدا شباب أهل الجنة» اینها آمدند جای این سیّد آن کلمه‌ی کحول را ذکر کردند، این را هم حضرت جواب داد.

«فقال يحيى بن اكثم، و روي أنّ عمر بن الخطاب سراج أهل الجنة» می‌گوید باز ما روایتی داریم، یعنی تمام این روایات را پیامبر ذکر کرده که عمر سراج است، بعد حضرت جواب می‌دهد «وهذا أيضاً محالٌ» این هم محال است «لأنّ في الجنة ملائكة الله المقرّين» در بهشت ملائکه‌ی مقربین هستند و آدم(ع) است و وجود مبارک پیامبر(ص) و جمیع الأنبیاء و المرسلین، در بهشت اینها مسلماً هستند، ملائکه هستند، پیامبر هست، آدم ابوالبشر هست، همه‌ی انبیاء و مرسلین هستند، بعد امام جواد(ع) می‌فرماید «لا تضیع بأنوارهم حتّی تضیع بنور عمر» این جنت به نور انوار اینها روشن نمی‌شود و به نور عمر روشن می‌شود؟!

یحيى سؤال می‌کند «قد روي عن النبي(ص) قال لو لم ابعث لبعث عمر» این هم هست و شاید در کتب‌شان حالا هم این مطلب باشد، گفته اگر من به پیامبری مبعوث نمی‌شدم عمر به جای من پیامبر می‌شد! گاهی اوقات انسان می‌بیند که يك انحراف چقدر در طول تاریخ اثر خودش را می‌گذارد، گاهی آدم می‌بیند در زمان خودش، فرض کنید راجع به يك فرد معمولی می‌گویند اگر بنا بود بعد از پیامبر پیامبری باشد این آدم باید پیامبر می‌شد، همه اینها حرفهائی است که ناشی از عدم اعتقاد صحیح به دین است! وقتی می‌گوئیم پیامبر ما خاتم انبیاست یعنی اصلاً بعد از او پیامبری تصوّر نمی‌شود. بعد از او اشرافی نسبت به پیامبر خلق نشده، نه اینکه حالا بگوئیم تصورش هم می‌شود ولی خدای تبارک و تعالی فعلاً باب نبوّت را همین جا بست و تمام شد! نه، وقتی می‌گوئیم بعد از این نبی نیست مثل خود قرآن، وقتی می‌گوئیم قرآن آخرین کتاب آسمانی است، یعنی کامل‌تر از این تصویر نمی‌شود. نه اینکه کامل‌تر از این تصویر بشود ولی بگوئیم خدا به همین اکتفا فرموده، لذا این حرف که گاهی زده می‌شود که عرض کردم اینها انحرافی است که ریشه‌اش در طول تاریخ بوده، راجع به عمر اینقدر مبالغه کردند که این روایت جعلی را هم برایش درست کردند. گاهی اوقات آنها و یا گاهی اوقات خودی‌های ما هم روی نادانی و جهالت، می‌گوئیم چقدر در مورد ائمه دارید مبالغه می‌کنید؟ مبالغه نیست! ما آنچه که قرآن و پیامبر در مورد اینها گفته‌اند می‌گوئیم و می‌دانیم خیلی چیزها هم هست که ما نمی‌دانیم! کجای این مبالغه است. اینها علم غیب دارند، اینها ولایت تکوینی دارند، اینها تماماً ریشه‌ی قرآنی دارد و مبالغه نیست.

حالا در مقابل این؛ مبالغه‌هایی که اهل سنت در مورد خلفایشان داشتند خیلی عجیب و قریب است! نه در مورد خلفایشان بلکه راجع به احمد بن حنبل ببینید چه مبالغه‌هایی دارند. ما راجع به امام حسین(ع) می‌گوئیم وقت شهادت حضرت هر سنگی در هر نقطه‌ای برداشته می‌شد زیر آن خون تازه‌ای بود، آسمان‌ها گریست، ماهیان دریا چه کردند! اینها را معتقدیم و مسلم هم هست و شکی در آن نیست! اینها برای فوت احمد بن حنبل نظیر این مقامات را قائل شدند، مبالغه‌هایی که اینها در مورد پیشوایان خود دارند که اصلاً نه با تاریخ سازگار است نه با عقل سازگار است، نه با قرآن سازگار است، یکی از مبالغه‌ها همین است که «روي لولم ابعث لبعث عمر» چه مبالغه‌ای از این بالاتر؟ حضرت در جواب فرمود «كتاب الله اصدق من هذا الحديث، يقول الله في كتابه» به قرآن باید مراجعه کنیم خدا می‌فرماید «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ» از همه‌ی انبیاء میثاق گرفتیم از توی پیامبر و از نوح! «فقد أخذ الله ميثاق النبيين فكيف يمكن عن يبدل ميثاقه» اصلاً چطور امکان تبدیل میثاق هست؟ چون وقتی می‌گوییم «لو لم ابعث لبعث عمر» معنایش این است حالا اگر با میثاق هم که از پیامبر گرفته بودیم اگر بعداً بر ایمان تقییدی حاصل می‌شد به جایش عمر را می‌آوریم، معنای این روایت جعلی همین است! با این آیه‌ی قرآن که از انبیاء - حالا در ذیلش می‌خوانیم در همان عهد السّ - میثاق گرفته شده اصلاً سازگاری ندارد.

«وكان الأنبياء لم يشرکوا بالله طرفة عين» همه‌ی انبیاء يك آن به خدا شرک نورزیدند، «فكيف يبعث بالنبوة من أشرك و كان أكثر أيامه مع الشرك بالله» چطور خدا بیايد کسی را به نبوّت مبعوث کند که يك دوره‌ای از زمان و عمرش را مشرک بوده، و اکثر ایام عمرش را در شرک بوده «و قال رسول الله(ص) نبعث و آدم بين الروح و الجسد» مسئله‌ی پیامبری پیامبر ما می‌فرماید، خبرش

آن زمانی داده شد که آدم بین الروح و الجسد بوده و هنوز آدم خلق نشده!

فقال يحيى بن أكتم روي أيضاً روي عن النبي (ص) ما احتبس عن الوحي قطه إلا ظننه علي آل الخطاب؟؟؟

روایت نقل کردند که پیامبر فرمود اگر يك مدّت زمانی وحی دیر می‌رسید من گمان می‌کردم که خدا وحی را بر آل خطاب بُرده، بعد فرمود «و هذا محالٌ أيضاً» این هم محال است «لأنّه لا يجوز عن يشكّ النبي في نبوّته» یکی از نکاتی که واقعاً در همین مسائل اعتقادی وجود دارد اینها برای اینکه خلفای خودشان را بالا ببرند پیامبر را پائین می‌آورند، برای اینکه اشتباهات خلفای خودشان را میرر درست کنند آمدند عصمت پیامبر را انکار کردند، گفتند پیامبر هم اشتباه می‌کرده و طبق اجتهادش عمل می‌کرده، امام جواد(ع) می‌فرماید این محال است «لا يجوز عن يشكّ النبي في نبوّته قال الله الله يستفي من الملائكة رسلاً و من الناس فكيف يمكن عن تنتقل النبوة ممن استفاه الله تعالي إلي من اشرك به» چطور می‌شود خدا نبوّت را از کسی که خودش او را اختیار کرده و برای این کار برگزیده بگیرد و به کسی که مشرک به خدا بوده منتقل کند؟!

دوباره يحيى می‌گوید «روي عن النبي(ص) قال لو نزل العذاب لما نجي منه إلا عمر» اگر خدا عذاب را نازل کند فقط يك نفر نجات پیدا می‌کند آن هم عمر است «فقال(ع) و هذا محالٌ أيضاً، لأنّ الله تعالي يقول» یعنی این حدیث هم‌اش جعلی است و در این مناظره امام جواد(ع) تمام احادیث جعلی اینها را با قرآن جواب داده «وما كان الله ليعذبهم وأنت فيهم» وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» قرآن می‌فرماید تا مادامی که تو رسول ما در میان اینها هستی و تا مادامی که دارند استغفار می‌کنند ما عذاب نمی‌کنیم «فأخبر سبحانه و تعالي أنه لا يعذب أحداً ما دام فيه رسول الله(ص) و ماداموا يستغفرون الله» این احاطه‌ی امام جواد(ع) به قرآن است که هر حدیث جعلی را يحيى بن اکتّم مطرح کرد با قرآن جواب داد، این روایت و این مناظره می‌رساند این احاطه‌ی حضرت به قرآن کریم است، احاطه‌ی حضرت در جواب، و این جوابهای محکم که هیچ کدام را يحيى نتوانست پاسخ بدهد.

در یکی از این جوابها را اشکال نتوانست تردید کند، هر چه روایت جعلی را يحيى مطرح کرد امام(ع) فرمود که این باطل و محال است، این باید برای ما درسی باشد که بالأخره واقعاً ما با قرآن و سنت پیامبر بیشتر مأنوس باشیم و با ضوابطی که از قرآن و سنت پیامبر استخراج می‌کنیم، اگر بیشتر آشنا باشیم، بسیاری از این حرفهای باطل اینها را به راحتی می‌توانیم جواب بدهیم.

خداوند هم‌هی ما را در هنگام موت مورد عنایت امام جواد(ع) قرار بدهد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1]. [الإحتجاج] وَ رُوي أَنَّ الْمَأْمُون بَعْدَ مَا زَوَّجَ ابْنَتَهُ أُمَّ الْفَضْلِ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) كَانَ فِي مَجْلِسٍ وَ عِنْدَهُ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) وَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ وَ جَمَاعَةٌ كَثِيرَةٌ فَقَالَ لَهُ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ مَا تَقُولُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْخَبَرِ الَّذِي رُوي أَنَّهُ نَزَلَ جَبْرِئِيلُ (ع) عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقْرُبُكَ السَّلَامُ وَ يَقُولُ لَكَ سَلُّ أَبَا بَكْرٍ هَلْ هُوَ عَنِّي رَاضٍ فَإِنِّي عَنْهُ رَاضٍ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ لَسْتُ بِمُنْكَرٍ فَضَّلَ أَبِي بَكْرٍ وَ لَكِنْ يَجِبُ عَلَى صَاحِبِ هَذَا الْخَبَرِ أَنْ يَأْخُذَ بِمِثَالِ الْخَبَرِ الَّذِي قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذِبَةُ وَ سَتَكْثُرُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ فَإِذَا أَتَاكُمْ الْحَدِيثُ فَأَعْرِضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَخُذُوا بِهِ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَلَا تَأْخُذُوا بِهِ وَ لَيْسَ يُوَافِقُ هَذَا الْخَبَرُ كِتَابَ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَّمْهُ مَا تُوسَّوسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ فَاللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَفِيَ عَلَيْهِ رِضَا أَبِي بَكْرٍ مِنْ سَخَطِهِ حَتَّى سَأَلَ مِنْ مَكُونٍ سِرِّهِ هَذَا مُسْتَحِيلٌ فِي الْعُقُولِ ثُمَّ قَالَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ وَ قَدْ رُوي أَنَّ مِثْلَ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ فِي الْأَرْضِ كَمِثْلِ جَبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ فِي السَّمَاءِ فَقَالَ وَ هَذَا أَيْضاً يَجِبُ أَنْ يُنْظَرَ فِيهِ لِأَنَّ جَبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ مَلَكَانِ لِلَّهِ مُقَرَّبَانِ لَمْ يَعْصِيَا اللَّهَ قَطُّ وَ لَمْ يُفَارِقَا طَاعَتَهُ لَحْظَةً وَاحِدَةً وَ هُمَا قَدْ أَشْرَكَا بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنْ أَسْلَمَا بَعْدَ الشِّرْكِ وَ كَانَ أَكْثَرُ أَيَّامِهِمَا فِي الشِّرْكِ بِاللَّهِ فَمُحَالٌ أَنْ يُشَبِّهَهُمَا بِهِمَا قَالَ يَحْيَى وَ قَدْ رُوي أَيْضاً أَنَّهُمَا سَيِّدَا كَهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمَا تَقُولُ فِيهِ فَقَالَ (ع) وَ هَذَا الْخَبَرُ مُحَالٌ أَيْضاً لِأَنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ

كُلُّهُمْ يَكُونُونَ شَبَابًا وَلَا يَكُونُ فِيهِمْ كَهْلٌ وَ هَذَا الْخَبْرُ وَضَعَهُ بَنُو أُمَيَّةَ لِمُضَادَّةِ الْخَبَرِ الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ بِأَنَّهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقَالَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ وَ رُوِيَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ سَرَّاجُ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقَالَ (ع) وَ هَذَا أَيْضًا مُحَالٌ لِأَنَّ فِي الْجَنَّةِ مَلَائِكَةَ اللَّهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ آدَمَ وَ مُحَمَّدَ [مُحَمَّدًا] وَ جَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ لَا تُضِيءُ بِأَنْوَارِهِمْ حَتَّى تُضِيءَ بِنُورِ عُمَرَ فَقَالَ يَحْيَى وَ قَدْ رُوِيَ أَنَّ السَّكِينَةَ تَنْطِقُ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ فَقَالَ (ع) لَسْتُ بِمُنْكَرٍ فَضَائِلِ عُمَرَ وَ لَكِنَّ أَبَا بَكْرٍ أَفْضَلُ مِنْ عُمَرَ فَقَالَ عَلَى رَأْسِ الْمُنْبَرِ إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي فَإِذَا مِلْتُ فَسَدْتُوَنِي فَقَالَ يَحْيَى قَدْ رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ لَوْ لَمْ أُبْعَثْ لُبِعِثَ عُمَرُ فَقَالَ (ع) كِتَابُ اللَّهِ أَصْدَقُ مِنْ هَذَا الْحَدِيثِ يَقُولُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ **وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ** فَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ فَكَيْفَ يُمَكِّنُ أَنْ يُبَدِّلَ مِيثَاقَهُ وَ كَانَ الْأَنْبِيَاءُ (ع) لَمْ يُشْرِكُوا طَرَفَةً عَيْنٍ فَكَيْفَ يُبْعِثُ بِالنُّبُوَّةِ مَنْ أَشْرَكَ وَ كَانَ أَكْثَرُ أَيَّامِهِ مَعَ الشِّرْكِ بِاللَّهِ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) نُبِئْتُ وَ آدَمَ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ فَقَالَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ وَ قَدْ رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ مَا احْتَبَسَ الْوَحْيُ عَنِّي قَطُّ إِلَّا ظَنَنْتُهُ قَدْ نَزَلَ عَلَى آلِ الْخَطَّابِ فَقَالَ (ع) وَ هَذَا مُحَالٌ أَيْضًا لِأَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَشْكُ النَّبِيُّ (ص) فِي نُبُوَّتِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ فَكَيْفَ يُمَكِّنُ أَنْ تَنْتَقِلَ النُّبُوَّةُ مِمَّنْ اصْطَفَاهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مَنْ أَشْرَكَ بِهِ قَالَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ لَوْ نَزَلَ الْعَذَابُ لَمَا نَجَا مِنْهُ إِلَّا عُمَرُ فَقَالَ (ع) وَ هَذَا مُحَالٌ أَيْضًا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ **وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ** فَأَخْبَرَ سُبْحَانَهُ أَنْ لَا يُعَذِّبَ أَحَدًا مَا دَامَ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ مَا دَامُوا يَسْتَغْفِرُونَ اللَّهُ تَعَالَى « بحار النوار، ج 50، صص 83-80.